

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

صرفی
فارسی قدھاری

المکتبۃ الحقیقیۃ

معلم جتئی پشاور، پاکستان

قرن ۶۲۰۴۹۳

المقولۃ المستطیفة

النظر اذ العالم والتجاربها

الحمد لله على اصابته كتابه على من تأيا در بیان فقره على قول انما هو ميرزا

قند هك



یطلب من

الملكین الحقین

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۰۴۹۳

ضارِبُونَ ضارِبِينَ هر دو جمع مذکر سالم ضارِبُ است ضارِبُ اکم واحد مذکر بود
 چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع مذکر سالم سازند در آخرش واو از برائے علامت
 جمع مذکر سالم در حالت رفع و یا در حالتی نصب و جر یا کسره و ما قبل و فن مفتوحه عوض
 از حرکت رفعی مفرد در آخرش در آورده اند تا از ضارِبُ گشت ضارِبُونَ شد در حالت
 رفع و یا ضارِبِينَ شد در حالتی نصب و جر ضارِبُونَ داخل ضارِبُ بود ضارِبُ
 اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنث سازند در
 آخرش تائی متحرکه منونه از برائے علامت تانیث در آورده حرک که ما قبل از تائی
 تانیث بود آن را تانیثی بر فتح ساختند تا از ضارِبُ گشت ضارِبُونَ شد ضارِبَاتُ
 ضارِبَاتُ تانیث هر دو تشبیه ضارِبَةُ است ضارِبَةُ اکم واحد مؤنث بود چون
 خواستند که اسم واحد مؤنث را تشبیه سازند در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
 در حالت رفع الف ضارِبَاتُ تانیث شد در حالت رفع و یا ضارِبَاتُ تانیث شد در حالتی
 نصب و جر ضارِبَاتُ جمع مؤنث سالم ضارِبَةُ است ضارِبَةُ اکم واحد
 مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف
 و تائی متحرکه منونه از برائے علامت جمع مؤنث سالم در آورده حرک که ما قبل از الف
 بود آن را حرکت فتح دادند تا از ضارِبَاتُ گشت ضارِبَاتُ شد بعده اجتماع
 علامتی تانیث از یکجمله هم آمدند تائی اولی را حذف کردند تائی لایه علامت
 لا تحذف و لا تبدل و لا تغیر تا از ضارِبَاتُ گشت ضارِبَاتُ شد ضارِبَاتُ جمع مؤنث

هر يك مصغران ضارب و ضارب بته است ضارب و ضارب بته هر دو اسمی کبریا بودند
 چون خواستند که اسمی کبریا را یکی مصغران زدند حرف اول را حرکت نموده دادند ثانی القابل
 حرکت نمود آن را با و او مفتوحه بدل کردند سیوم جایا از بر لای علامت تصغیر در
 آوردند حرف که ما بعد از یای تصغیر بود آن را بر سر خود گذاشتند از ضارب و
 ضارب بت گشتند ضارب و ضارب بته شدند مجموعاً بضارب بضارب بضارب
 ضارب بلان ضارب بلان ضارب بلان ضارب بلان ضارب بلان ضارب بلان ضارب
 ضارب ضارب ضارب ضارب و ضارب بته ضارب در اصل ضارب بود ضارب فعل ماضی معلوم
 بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مجهول سازند حرف اول را حرکت نموده
 دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از ضارب گشت ضارب شد ضارب ضارب
 ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب
 ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب ضارب
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند
 حرف اول را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا از ضارب گشت
 بضارب شد بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب
 بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب
 بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب بضارب
 بضارب مضارب در اصل بضارب بود بضارب فعل مضارع مجهول
 بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع

ساکن با قبایش که سو آن داو را بیابا بل کردند از مضایرت و مضایرت سب

گشتند مضایرت و مضایرت سب شدند بیت

ان دلم لما دلام امرای نهی نیز پنج حوت جازم نعل مضایرت سب

ان یضرب ان تضرب ان تضرب ان تضرب در اصل یضرب تضرب تضرب تضرب

تضرب بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از

داده مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رنی مفروض شدند تا از یضرب تضرب

اضرب تضرب گشتند ان یضرب ان تضرب ان تضرب ان تضرب ان

تضرب شدند ان یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

ان تضرب یا در اصل یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

تضرب یا ان بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر تشنیه با در هر دو وجه مذکور

در داده مؤنث مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفروض شدند تا از

یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

ان یضرب یا ان تضرب یا در اصل یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

تضرب یا ان بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند و آخر ایشان چیزی نکردند

زیرا که این نون عوض از حرکت نمی مغز نیست بلکه ضمیر فاعل است و ضمیر لای محذ
 و لای تغیر و لای تبیل پس تا از یضربن یضربن گشتند ان یضربن ان
 یضربن شدند مجموعہ ہذا ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب یا ان یضرب
 ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب یا ان یضرب
 یضربن ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب و مجهول
 قیاس بر معلوم است چون ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب یا ان یضرب یا ان
 یضرب ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب یا ان یضرب
 یضربن ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب یا ان یضرب
 لم یضرب لم یضرب لم یضرب در اصل یضرب یضرب یضرب یضرب
 بودند چون لم یضرب لم یضرب لم یضرب در اول الخ مجموعہ ہذا لم یضرب لم یضرب یا
 لم یضرب یا لم یضرب یا لم یضربن لم یضربن لم یضربن لم یضرب یا لم یضرب یا
 لم یضربن لم یضرب یا لم یضربن لم یضربن لم یضربن مجهول علی
 ہذا القیاس لم یضرب لم یضرب یا لم یضرب یا لم یضرب یا لم یضرب یا لم
 یضربن الخ لم یضرب لم یضرب لم یضرب لم یضرب در اصل یضرب
 یضرب یضرب یضرب بودند چون لم یضرب لم یضرب لم یضرب ہذا لم یضرب
 یضرب یا لم یضرب یا لم یضرب یا لم یضرب یا لم یضرب یا لم یضرب یا
 قیاس کن چو لم یضرب لم یضرب لم یضرب ہذا لم یضرب لم یضرب یا لم یضرب یا لم

اَنْ ناصبه مصدر معلومه در اول ایشان در آردند آخر ایشان را نصب کردند و
 علامه نصب در آخر تنذیه ما و در هر دو جمع مذکر سالم و در واحد مؤنث محلی
 سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفرد شدند حملاً للنواصب علی الجوازم لان الجزم
 فی الالف کالجزمی الالف اما از یضربان یضربون تضربان تضربون
 تضربین تضربان گشتند اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ تضربا اَنْ
 تضربوا اَنْ تضربی اَنْ تضربا شدند اَنْ یضربن اَنْ تضربن در
 اصل یضربن تضربن بودند چون اَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان
 در آردند آخر ایشان را چیزی نکردند زیرا که این نون عوض از حرکت رنی مفرد
 نیست بلکه ضمیر فاعل است الفیمیر لا یحذف تا از یضربین تضربین گشتند
 اَنْ یضربن اَنْ تضربن شدند مجموعه هذا اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا
 اَنْ تضرب اَنْ تضربا اَنْ یضربن اَنْ تضرب اَنْ تضربا اَنْ تضربوا
 اَنْ تضربی اَنْ تضربا اَنْ تضربن اَنْ اضرب اَنْ تضرب مجهول
 علی هذا القیاس نحو اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ تضرب
 اَنْ تضربا اَنْ تضربین اَنْ تضربا در اصل یضرب تضرب اضرب
 تضرب بودند چون اَنْ تاکیدیه ناصبه معلومه در اول ایشان در آردند الخ
 مجهول نیز کسی یضرب کی تضرب کی اضرب کی تضرب در اصل یضرب
 تضرب اضرب تضرب بودند چون کسی سببیه ناصبه معلومه الخ معلوم و مجهول

حزن کردند از جهت ضدیت و منع مرن تا از مضی که گشت مضارب
 شد مضی که تیار است مجموعه هذا مضی که مضی بتان مضی بتان مضارب
 مضی که مضی اب ایضا از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حزن کردند به عوض او میم کسره با سکون فاکمه در او نش در آوردند ثالث را
 حرکت فتحه دادند چهارم جال الف از برای علامه الیه کبری و تنوین ممکن از
 برای علامت اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مضارب
 شد مضی ابان مضی ابان هر دو تنبیه مضی اب است مضارب اسم واحد بود
 مضی ابان شد در حالت رفع و یا مضی ابان شد در حالتی نصب هر مضارب یک
 جمع تکمیل مضی اب است مضی اب اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل
 سازند کسوه میم را بفتح بدل کردند تا بی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جال الف از برای
 علامت جمع تکمیل در آوردند حرف که ما بعد از الف جمع تکمیل بود آن حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف فصار هذا النقص لا يتعبر به مضارب
 بعده الف ساکن با قلبش مکسور آن الف را بیابیل کردند تا از هذا النقص گشت
 مضارب یک شد مضی که تیار است مجموعه این است مضی اب مضی ابان
 مضی ابان مضارب یک مضی که تیار است اسم فعیض مضی از فعل مضارع معلوم
 بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند پس بجزه معوجه تنفیذیه را و نش در آوردند قابل
 آخر حرکت فتحه دادند در آخر تنوین ممکن معجز در آوردند تا از فعل مضارع معلوم
 از جهت علامت تنبیه قولی قدرای مفروض از جهت تنبیه

در آن کبری سالانه زیاده موجب دلالت

که در الف معجز مثل مضارب علامت تنبیه

گشت اَضْرِبْ شد اَضْرِبْ بَانِ اَضْرِبْ بَيْنِ هِر دو تشنيه اَضْرِبْ است اَضْرِبْ بَاسْم
واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشنيه سازند و آخرش الف از برای علامت
تشنيه در حالت رفع اَضْرِبْ بَانِ شد در حالت رفع و يا اَضْرِبْ بَيْنِ شد در حالتی نصب جر
اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ هِر دو جمع مذکر سالم اَضْرِبْ است اَضْرِبْ بَاسْم واحد مذکر بود و الف
اَضْرِبْ بَيْنِ شد در حالت رفع و يا اَضْرِبْ بَيْنِ شدند حالتی نصب جر اَضْرِبْ جمع مکسر
کثير جمع است اَضْرِبْ بَاسْم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع مکسر سازند
حرف اول را بر حالت فتح و باقی که داشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند و هم جا الف از برای
مستجمع مکسر را آوردند حرف که ما بعد از الف جمع مکسر بود آن حرکت کسره دادند و ثنوين مقدمه
که در آنجا افتاد بود در اینجا نیز مقدمه کردند از جهت منع صرف تا از اَضْرِبْ گشت اَضْرِبْ
شد اَضْرِبْ تصغير اَضْرِبْ است اَضْرِبْ بَاسْم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد
مکبر را اسم واحد مصغر سازند حرف اول را حرکت ضمّه دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند
سوم جا یا از برای علامت تصغير را آوردند حرف که ما بعد از یای تصغير بود آن حرکت کسره
دادند و ثنوين مقدمه را با هر ساختند زیرا که علت تقدیر عینیت او زایل شد تا از اَضْرِبْ
گشت اَضْرِبْ شد اَضْرِبْ بَانِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ
اَضْرِبْ ضمّ بی دو اصل اَضْرِبْ بود اَضْرِبْ بَاسْم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر
ما اسم واحد ثنویت سازند همزه تفضیلیه احدن کردند ثانی ساکن را حرکت ضمّه دادند
باسکون بین کلمه همزه بار الفتمه بدل کردند و در آخرش الف تصوره از برای علامت ثانیث در

صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلَ فَعْلًا آمده است همچون حَسِبَ يَحْسِبُ حَسَبًا
 فَعَوْ حَاسِبٌ وَحَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا اذْكَ حَسَوْتُ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسَبْ
 لَا يَحْسِبُ لَا يَحْسَبُ لَنْ يَحْسِبَ لَنْ يَحْسَبَ وَالْأَمْرُ أَحَبُّ لِي أَحَبُّ لِي أَحَبُّ
 لِي أَحَبُّ وَالنَّهْيُ عَدَهُ لَا تَحْسَبُ لَا تَحْسَبُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ فَحَسِبُ وَالْآلَةُ
 مِنْهُ فَحَسِبُ فَحَسِبَهُ فَحَسَابٌ وَالْجَمْعُ مِنْهَا حَاسِبٌ وَحَاسِبٌ وَاحِلُ التَّضْيِيلِ
 مِنْهُ أَحَسِبُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ حُسْبِي وَالْجَمْعُ مِنْهَا أَحَاسِبُ وَحُسْبُ بِنَاءُ دَرْمِي
 معلوم مخالفت میباشد **باب ششم** از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلَ فَعْلًا
 فَعْلًا آمده است همچون شَرَفَ شَرَفٌ شَرَفٌ فَافْعَوْ شَرَفٌ لَمْ يَشْرَفْ لَمْ يَشْرَفْ
 لَنْ يَشْرَفَ وَالْأَمْرُ أَشْرَفُ لَيْشَرُ وَالنَّهْيُ عَدَهُ لَا تَشْرَفُ وَالظَّرْفُ
 مِنْهُ مَشَرَفٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُ مَشَارِفٌ وَاحِلُ التَّضْيِيلِ مِنْهُ أَشْرَفُ وَالْمَوْثُ
 مِنْهُ شُرَفِي وَالْجَمْعُ مِنْهَا أَشَارِفُ وَشُرَفٌ شَرَفٌ در اصل شَرَفٌ فَافْعَوْ شَرَفٌ
 اتم مصدر بود الخ عرف اول ثالث مفتوح به بر فتح خود بانی گذاشته ثانی ساکن را
 حرکت فمه دادند تنوین مصدری را حذف کردند ایمان التوین مارة الاسم التثنية شد
 شَرَفٌ شَرَفًا شَرَفٌ أَشْرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ
 شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ شَرَفْتُ
 شَرَفْتُ فعل باغی معلوم بود چون خواستند که فعل باغی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند
 یک حرف از حرف آتین مفتوحه با سکون فاکمه در اولش را آوردند تا قبل آخر حرکت فمه

را بجای آ تا از شقی یافت گشت شرفائی شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائمه آن
 یار ایهزه بدل کردند تا از شرفائی گشت شقی فاء شد شقی انکاء جمع تکمیل شریعت است
 تکمیل اسم داحیه مؤنث بود چون خواستند که اسم داحیه مؤنث را جمع تکمیل سازند حرف اول
 را بر حالت خود باقی گذاشتند کسره ثانی را به فتح بدل کردند سوم جا الف از برای علت جمع
 تکمیل سازند حرف که مابعد از الف جمع تکمیل بود آن حرکت کسره هائمه تا وقت راحذف کردند از جهت
 ضدیت و تنوین ممکن راحذف کردند از جهت منع صرف تا از
 شقی فاعله گشت شرفائی شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائمه آن یار ایهزه بدل کردند تا از
 شرفائی گشت شرفائی شد شرفائی شد شرفائی شد شرفائی شد شرفائی شد شرفائی شد
 هر دو ای کبریا بودند چون استند که اسمی کبریا ای مصغر سازند حرف اول حرکت ضمه دادند ثانی را
 حرکت فتح دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از برای تصغیر
 بود آن حرکت کسره دادند تا از شقی فاعله و شریعت گشتند شقی بیعت و شقی بیعت شدند
 بعد و حرف ان یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی منحرک اول را در ثانی ادغام کردند
 تا از شریعت و شریعت گشتند شقی بیعت و شقی بیعت شدند باقی بر باب نصی
 نصی نصی آقیاس است نمک را بکار نیست که فعل صحیح ثانی مزید فیه روایه باب
 مشهور آمده است باب اول از فعل صحیح ثانی مزید فیه باب افعال است
 بر وزن افعیل افعالا آمده است همچون اکریم یکرم اکرما افعول
 اکریم و اکریم یکرم اکرما اذالك اکریم لم یکرم لم یکرم
 کرمای کردن

لَا يَكْرُمُ لَا يَكْرُمُ لَنْ يَكْرُمَ لَنْ يَكْرُمَ يَكْرُمُ يَكْرُمُ لَا مَرْمَنَهُ الْكُرْمُ
واللهي عنه لَا كُرْمُ لَا تَكْرُمُ والظرف منه مَكْرُمٌ مَكْرُمٌ مَكْرُمٌ الْكُرْمُ وَرَاسِلُ الْكُرْمِ مَا
بُودِ الْكُرْمِ اسْمُ مَصْدَرٍ بُوْدَ آه حرف اول را حرکت فتحه دادند الف و تنوین مصدری را
حذف کردند تا از اثر ما گشت الْكُرْمُ شَدَّ الْكُرْمُ الْكُرْمُ مَا الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ
الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ الْكُرْمُ
يَكْرُمُ در رَاسِلُ الْكُرْمُ بُوْدَ الْكُرْمُ فعل ماضی معلوم بود انهم یک حرف از حروف
اَتَبَنَ مضمومه در اولش در آورند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش
اعراب رفعی در آورند تا از اَلْكُرْمُ گشت يَكْرُمُ شَدَّ يَكْرُمُ يَكْرُمُ يَكْرُمُ يَكْرُمُ
تَاكْرِمُ تَاكْرِمُ يَكْرِمُ تَاكْرِمُ تَاكْرِمُ تَاكْرِمُ تَاكْرِمُ تَاكْرِمُ تَاكْرِمُ
اَكْرِمُ تَاكْرِمُ بعده اجتماع همزین شد در اول شکلم و احداين چنین ثقیل بود
همزه ثانی حذف کردند و باقی صیغه های غیر حذف کردند طرّاً و اللباب تا از
يَاكْرِمُ يَاكْرِمُ يَاكْرِمُ الی آخره گشتند يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ
يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ يَكْرِمُ
شدند مَكْرُمُ در رَاسِلُ يَكْرِمُ بُوْدَ يَكْرِمُ فعل مضارع معلوم بود انهم حرف مضارع
را حذف کردند و به عوض او میم مضمومه در اولش در آورند در آخرش تنوین
نمکن از برای علامت اسمیه در آورند تا از يَكْرِمُ گشت مَكْرُمُ شَدَّ
مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ مَكْرِمُ

[illegible]

تا کید ثقیله با او متصل شد بعده التقارر الساکنین شد میان میم و نون مدغمه علی غیر
 حده الخ قیاس بر بحر و میا شد و مجموع هذا اکرم من اکرمات اکرم من اکرم من
 اکرمات اکرمات خفیفة نیز قیاس ست اکرم من اکرم من اکرم من مکرم
 از فعل من خارج مطلق بنا کردند حرف منارعت را حذف کردند به عوض او
 میم مضمومه در اولش و را آوردند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین
 ممکن از برای علامت اسمیه در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مکرم شد
 مکرمات مکرماتین هر دو شش مکرم ست مکرم الخ مکرمات شد حالت رفع
 و یا مکرماتین شد در حالتی نصب و جریاب دوم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیه بوزن
 فَعْلٌ یَفْعِلُ تَفْعِیلًا آمده است همچون کرم بکرم تکویناً مکرم مکرم و کرم
 بکرم تکویناً فذاک مکرم لم یکرم لم یکرم لا یکرم لا یکرم کن یکرم
 کن یکرم یکرم الامر منه کرم والی عنده لا یکرم
 لا یکرم والظرف منه مکرم مکرمات کرم در اصل تکویناً بود و تکویناً
 اسم مصدر بود و الخ حرکت تا را نقل کردند بمابعد دادند تا را حذف کردند
 و کسره را را بفتح بدل کردند یا و تنوین مصدری را حذف کردند تا از تکویناً
 گشت کرم شد بعده را را شد و خواند از جهت تغلیب در معنی تا از کرم گشت کرم
 شد کرم کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات
 کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات کرمات

اِجْتَمَاعًا نَهْوَ مُجْتَمِعٍ رَأُجْتَمِعَ يَجْتَمِعُ اِجْتِمَاعًا فَاِذَاكَ مُجْتَمِعٌ لَمْ
 يَجْتَمِعْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ لَنْ يَجْتَمِعَ لَنْ يَجْتَمِعَ
 لِيَجْتَمِعَ لِيَجْتَمِعَ اَلَا مَرَمْنَهُ اِجْتَمِعَ وَالْهِيَ عِنْدَهُ لَا تَجْتَمِعُ لَا تَجْتَمِعُ
 وَالْظَرْفُ مِنْهُ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ اِجْتَمَعَ دَرِ اِصْلِ اِجْتِمَاعًا بُوْدِ اِجْتِمَاعًا
 اِسْمٌ مَصْدَرٌ بُوْدِ اِلْ كَسْرًا رَابِعُهُ بَدَلُ كَرُونْدَا لَفْ وَتَوْنِ مَصْدَرٍ رَا حَذَفَ
 كَرُونْدَا اَزْ اِجْتِمَاعًا كَسَتْ اِجْتَمَعْتُ شَدَّ اِجْتَمَعْتُ اِجْتِمَاعًا اِجْتَمَعُوا اِلْ يَجْتَمِعُ
 دَرِ اِصْلِ اِجْتَمَعْتُ بُوْدِ اِجْتَمَعْتُ فَعْلٌ مَعْنَى مَعْلُومٌ بُوْدِ اِلْ هَمْزُهُ مَاضِي رَا حَذَفَ
 كَرُونْدَ اِسْ يَكْ حَرْفٌ اَزْ حُرُوفِ اَتَيْنَ مَفْتُوحٌ دَرِ اَوَّلِش دَرِ اَوْرُونْدَ
 مَاقَبْلِ اَخْرَ اِحْرَكَتْ كَسْرُهُ دَادَنْدَ دَرِ اَخْرِشِ اِعْرَابِ اِلْ يَجْتَمِعُ شَدَّ اِجْتَمَعْتُ
 يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ اِلْ مُجْتَمِعٌ دَرِ اِصْلِ اِجْتَمَعْتُ بُوْدِ اِلْ حُرُوفِ مَضَارِعَتِ
 رَا حَذَفَ كَرُونْدَ بِعَوْنِ اَوْنِمْ مَعْنُومٌ دَرِ اَوَّلِش دَرِ اَوْرُونْدَ دَرِ اَخْرِشِ
 تَوْنِ تَمَكُنِ اَزْ بَرِي عِلَامَتِ اِسْمِيَةِ دَرِ اَوْرُونْدَ تَا اَزْ اِجْتَمَعْتُ كَسَتْ مُجْتَمِعٌ
 شَدَّ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ مُجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعَةً مُجْتَمِعَاتٍ
 مُجْتَمِعَاتُ اِجْتَمَعْتُ دَرِ اِصْلِ اِجْتَمَعَ بُوْدِ اِجْتَمَعَ فَعْلٌ مَاضِي بُوْدِ اِلْ حَرْفِ
 اَوَّلِ وَثَالِثِ رَا حَرْكَتْ ضَمُّهُ دَادَنْدَ مَاقَبْلِ اَخْرَ اِحْرَكَتْ كَسْرُهُ دَادَنْدَ تَا اَزْ اِجْتَمَعَ
 كَسَتْ اِجْتَمَعْتُ شَدَّ اِجْتَمَعَ اِجْتِمَاعًا اِجْتَمَعُوا اِلْ يَجْتَمِعُ بُوْدِ اِلْ حَرْفِ
 اَوَّلِ رَا حَرْكَتْ ضَمُّهُ دَادَنْدَ مَاقَبْلِ اَخْرَ اِحْرَكَتْ فَتْحُهُ دَادَنْدَ تَا اَزْ اِجْتَمَعْتُ كَسَتْ يَجْتَمِعُ

شد یَجْتَمِعُ یَجْتَمِعَانِ یُجْتَمَعُونَ المَجْتَمِعَةُ واصل یَجْتَمِعُ بود یَجْتَمِعُ
 فعل مضارع مجهول بود الم حروف مضارعت را حذف کردند به عوض اویم مضمومه
 در اولش در آورند و آخرش تنوین ممکن از برای علامت اسمیه در آورند
 تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ مَجْتَمِعَانِ مَجْتَمَعُونَ مَجْتَمِعَةٌ مَجْتَمِعَاتٌ
 مَجْتَمِعَاتُ اِجْتَمِعُ واصل تَجْتَمِعُ بود تَجْتَمِعُ فعل مضارع مخاطب
 معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع الم تا که علامت استقبال بود آن
 را حذف کردند ثانی ساکن ماند چون ابتدا با کن محال بود پس نظر
 کردند بسوی عین کلمه که عین کلمه او کسور بود پس همزه وصلی کسوره در
 اولش در آورند و آخرش را وقف کردند الم فرق ندارد مجموعه هذا اِجْتَمِعُ
 اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعُوا اِجْتَمِعِي اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ
 اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعْنِ اِجْتَمِعْنِ
 اِجْتَمِعِينَ مَجْتَمِعَانِ مَجْتَمِعَانِ باب خیم از فعل صحیح ثانی مزید
 فیه که بر وزن تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ آمده است همچون تَلَكَّرَمَ تَلَكَّرَمَ
 تَلَكَّرَمَ مَا فیه مَنَكَّرَمَ و تَلَكَّرَمَ تَلَكَّرَمَ تَلَكَّرَمَ مَا فیه مَنَكَّرَمَ لَمْ
 یَتَلَكَّرَمَ لَمْ یَتَلَكَّرَمَ لَا یَتَلَكَّرَمُ لَا یَتَلَكَّرَمُ لَنْ یَتَلَكَّرَمَ لَنْ یَتَلَكَّرَمَ
 لَیَتَلَكَّرَمُ لَیَتَلَكَّرَمُ اَلَا مَرَمَنه تَلَكَّرَمَ وَاَلْهٰی عَنْه لَا تَلَكَّرَمُ لَا
 تَلَكَّرَمُ وَالظَّرَفُ مِنْهُ مَنَكَّرَمُ مَنَكَّرَمَ مَا تَلَكَّرَمَ واصل تَلَكَّرَمَ

تَكَرَّمَا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
ضمه را را بفتح بدل کردند و بنویسند مصدری را حذف کردند تا از تَكَرَّمَا گشت
تَكَرَّم شد تَكَرَّم تَكَرَّمَا تَكَرَّمُوا تَكَرَّمَتْ تَكَرَّمْنَا تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمُوا
در اصل تَكَرَّم بود تَكَرَّم فعل ماضی معلوم بود اِنْ حرف از حروف اَنْتَن
مفتوحه در اولش و ر آوردند و در آخرش اِ اعراب رفعی آوردند تا از تَكَرَّم
گشت تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم تَكَرَّم
تَكَرَّم فعل مضارع معلوم بود اِنْ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
میم مضمومه در اولش و ر آوردند فتحه ماقبل آخر را به کسره بدل کردند در آخرش نویسند
تَمَكَّن از برای علامت اهمیت در آوردند تا از تَكَرَّم گشت تَمَكَّن شد
تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن
تَمَكَّن در اصل تَكَرَّم بود تَكَرَّم فعل ماضی معلوم بود آه حرف اول و ثانی
را حرکت ضمه دادند ماقبل آخر را حرکت کسره دادند تا از تَكَرَّم گشت تَمَكَّن شد
تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن
بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند حرف اول را
حرکت ضمه دادند باقی بر حال خود گذاشتند تا از تَمَكَّن گشت تَمَكَّن شد تَمَكَّن
تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن تَمَكَّن
فعل مضارع مجهول بود اِنْ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش

در آوردند و آخرش را تنوین الح میگویند مثلاً شَد مُتَكْرِمٌ مُتَكَرِّمَاتٍ مُتَكَرِّمُونَ
مُتَكَرِّمَةٌ مُتَكَرِّمَتَانِ مُتَكَرِّمَاتُهُ تَكْرُمٌ در اصل تَنَكَّرْتُ بود تَنَكَّرْتُ مُنْ فَعِلَ
مَضَارِعُ فَخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را از حرکت
سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک اند حاجت
به همزه وصلی نماند آخرش را وقف کردند الح میگویند شد دیگر فرق ندارند مجموعه نه انگیزه نگوییم
تَكْرَمُوا تَكْرَمِي تَكْرَمَا تَكْرَمْنَ نون ثقیله و خفیه نیز همراه طرف فرق ندارند
باب ششم از فعل صحیح ثلاثی مزیدیه که بر وزن فاعل یفاعُل فاعلاً آمده
است همچون تَصَارَبَ يَتَصَارَبُ تَصَارِبٌ یا فهو مَتَصَارِبٌ وَتُصَوِّرَابٌ
يَتَصَارَبُ تَصَارِبًا فَذَلِكَ مَتَصَارِبٌ لَمْ يَتَصَارَبْ لَمْ يَتَصَارَبْ وَيَتَصَارَبُ
لَا يَتَصَارَبُ كُنْ يَتَصَارَبُ كُنْ يَتَصَارَبُ لَيَتَصَارَبُ لَيَتَصَارَبُ الْأَمْرُ
تَصَارِبٌ وَالنَّهْيُ غِنَى لَا تَتَصَارَبُ لَا تَتَصَارَبُ وَالطَّرَفُ مِنْهُ مَتَصَارِبٌ
مَتَصَارِبَانِ این باب برفع قیاس است الا ما ضعی مجہول
تُصَوِّرَابٌ در اصل تَصَارَبٌ بود تَصَارَبَ فعل ماضی معلوم بود الح
حرف اول وثانی را حرکت صمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبلش مضموم آن الف را با واو بدل کردند تا از
تَصَارَبَ گشت تُصَوِّرَابٌ شد تُصَوِّرَابٌ تُصَوِّرَاباً تُصَوِّرَابُوْا باب ستم از فعل
صحیح ثلاثی مزیدیه بر وزن اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ اِنْفَاعَالاً آمده است همچون

[illegible]

چیزی نکردند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از آنجا برآوردند
 اَحْمَرُ وَاِخْمَرُ اَحْمَرُ تا گشتند اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُ تا گشتند
 مجموعه هذا اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا
 اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا
 اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا
 اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا اَحْمَرُ تا
 فعل ماضی معلوم را از خود کردند بسوی اصلش که اصلش اَحْمَرُ بود هرگز ماضی
 را حذف کردند یک حرف از حروف اَئِین مفتوحه در او اش در آوردند تا قبل
 آخر حرکت کسره دادند در آخرش اعراب فعلی در آوردند تا از اَحْمَرُ گشت
 اَحْمَرُ شد اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین تبدیل بود
 حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی
 ادغام کردند بغیر از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 متحرک ثانی تا از اَحْمَرُ تا گشتند اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ
 که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازد و در خود بسوی اصلش که اصلش

نَحَارُ اُحْمِرًا اَفَهُوْ نَحَارُ وَاَحْمُوْ نَحَارُ اُحْمِرًا اَفَاذَكَ نَحَارُ
لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ
لَنْ نَحَارَ لَيَحَارَ لَيَحَارَ لَيَحَارَ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ
عَنْ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ
اَحَارُ دِرَاصِلُ اُحْمِرًا اَبُو دَا حْمِرًا اَرَا اَسْمَ مَصْدَرُ بُو دُجُوْنَ خَوَاسْتَنَدَكِه
اَسْمَ مَصْدَرُ اَفْعَلُ مَاضِي مَعْلُوْمُ سَازَنَدَكِسِرُ مِمَّ رَافْتَحَه بَدَلِ كِرْدَنَدِ الْفُ
تَوْنِ مَصْدَرِي رَا حَذَفِ كِرْدَنَدَنَ اُحْمِرًا اُكْشَتِ اُحْمِرُ رَشَا بَعْدَه يَاسَاكُنِ
بِاقْبَلَشِ مَفْتُوحِ اَنْ يَارَا بَه الْفِ بَدَلِ كِرْدَنَدَنَ اَزِ اُحْمِرُ رُكْشَتِ اَحَارُ رُشَدُ
اَحَارُ رَا اَحَارُ رَا اَخُو بَرِطَبَقَه اَحْمَرُ رَا اَحْمَرُ رَا اَيْنِ بَابِ قِيَاسِ سِتْ بَابِ
دَهْمِ اَزْ فَعْلِ صَمَحِ ثَلَاثِي مُرِيدِ فَيَه بَرُوْرَنِ اِسْتَفْعَلُ يَسْتَفْعِلُ اِسْتَفْعَا لَا
آمَدَه اَسْتِ بَعْمُوْنَ اِسْتَحْجُجُ لَيَسْتَحْجُجُ اِسْتَحْجُجُ اَحَا فَهُوْ مُسْتَحْجُجُوْ
اِسْتَحْجُجُ لَيَسْتَحْجُجُ اِسْتَحْجُجُ اَحَا فَاذَكَ اِسْتَحْجُجُ لَمْ لَيَسْتَحْجُجُ
لَمْ لَيَسْتَحْجُجُ لَا يَسْتَحْجُجُ لَا يَسْتَحْجُجُ لَنْ لَيَسْتَحْجُجُ لَنْ لَيَسْتَحْجُجُ لَيَسْتَحْجُجُ
لَيَسْتَحْجُجُ اَلَا مَوْضِعُهُ اِسْتَحْجُجُ وَالتَّهْيِ عَنْهُ لَا تَسْتَحْجُجُ لَا تَسْتَحْجُجُ
وَالْظَرْفُ مِنْهُ مُسْتَحْجُجُ مُسْتَحْجُجَانِ اَيْنِ بَابِ رَاجِعِ قِيَاسِي بَانَدِ
بَابِ يَارِ دَهْمِ اَزْ فَعْلِ صَمَحِ ثَلَاثِي مُرِيدِ فَيَه كِبَرُوْرَنِ اِنْعَوَلُ يَقُوْلُ
اِرْفَعُوْا اَلَا آمَدَه اَسْتِ بَعْمُوْنَ اِجْلُوْزُ يَجْلُوْزُ اِجْلُوْزُ اَزِ اَفَهُوْ مَجْلُوْشُ

وَأَجْلَوْزُ يُجْلَوُ إِجْلَوْا إِذَا لَمْ يَجْلَوْا لَمْ يَجْلَوْزْ لَمْ يَجْلَوْزْ لَا يَجْلَوْزُ
لَا يَجْلَوْزُ كُنْ يَجْلَوُزْ كُنْ يَجْلَوُزْ لِيَجْلَوُزْ لِيَجْلَوُزْ لَا مَرْنَهُ أَجْلَوُزُ
وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَجْلَوُزْ لَا تَجْلَوُزْ وَالظَّرْفُ مِنْهُ تَجْلَوُزْ تَجْلَوُزْ إِنْ
بَابُ دَوَاوِمٍ مِنْ أَعْمَلٍ صَحِيحٌ ثَلَاثِي فَرِيدِيهِ بِرُوزَنْ أَنْعَوْ عَلَى يَفْعُو عَلَى
إِفْعِيَالًا آمَدَهُ اسْتَجْمَعُونَ أَعْمَشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ أَعْشَيْشَابَا
فَهُوَ مَعْشَوْ شَبَّ وَأَعْمَشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ أَعْشَيْشَابَا إِذَا مَعْشَوْ شَبَّ
لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ
كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ
أَلَا مَرْنَهُ أَعْمَشَوْ شَبَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْشَوْ شَبَّ لَا
تَعْشَوْ شَبَّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْشَوْ شَبَّ مَعْشَوْ شَبَّ إِنْ أَعْشَيْشَابَا
دِرَاصِلُ أَعْمَشَوْ شَابَا بُوْدَاوَسَاكُنْ مَا قَبْلُشْ كَسُورَانْ مَاوَرَايَا بَدَلْ
كَرْدَنْدَا ازْ أَعْمَشَوْ شَابَا أَكْشَتْ أَعْشَيْشَابَا شَبَّ أَعْمَشَوْ شَبَّ دِرَاصِلُ أَعْشَيْشَابَا
بُوْدَاوَعَشَيْشَابَا اسْمُ مَصْدَرٍ بُوْدُوْنَ خَوَاسْتَنْدَ كِهْ اسْمُ مَصْدَرٍ رَافِعٌ مَا هِيَ
مَعْلُومٌ سَا زَنْدَرُو كَرْدَنْدَ بِسُوءِي مَعْلُومٌ كِهْ مَعْلُومٌ أَعْمَشَوْ شَابَا بُوْدُو كَسْرُهُ شَيْنِ رَا
بِقَعْمَةٍ بَدَلْ كَرْدَنْدَ الْفَتْحُ وَتَنْوِينُ مَصْدَرِي رَا حَذْفُ كَرْدَنْدَ تَا ازْ أَعْمَشَوْ شَابَا
أَكْشَتْ أَعْمَشَوْ شَبَّ شَبَّ أَعْمَشَوْ شَبَّ أَعْمَشَوْ شَبَّ أَعْمَشَوْ شَبَّ أَعْمَشَوْ شَبَّ
بَدَلْ كَرْدَنْدَ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مَجْرُورٌ بِكَيْ بَابُ مَشْهُورٌ آمَدَهُ اسْتَجْمَعُونَ أَنْعَوْ عَلَى يَفْعُو عَلَى

تَعْلَلَةٌ وَفِعْلًا لَا آتِيهِ اسْتِمْجُونِ دَحْرَجَ يَدْحَرَجُ دَحْرَجَةً وَدَحْرَجًا
 فَهُوَ مَدَحْرَجٌ وَدَحْرَجٌ يَدْحَرَجُ دَحْرَجَةً وَدَحْرَجًا فَذَلِكَ مُدَحْرَجٌ
 لَمْ يَدْحَرَجْ لَمْ يَدْحَرَجْ لَا يَدْحَرَجُ لَا يَدْحَرَجُ لَنْ يَدْحَرَجَ لَنْ
 يَدْحَرَجَ لَيْدَحْرَجْ لَيْدَحْرَجْ الْأَمْرُ مِنْ دَحْرَجٍ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تَدْحَرَجْ
 لَا دَحْرَجَ حَرَجٌ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَدَحْرَجٌ مُدَحْرَجٌ جَانِ دَحْرَجٍ وَرَجٍ وَرَجٍ
 وَرَجًا بُوْدُ وَرَجًا اسْمُ مَصْدَرٍ بُوْدُ الْكَسْرُ دَالٌ لَا يَنْفَعُ بَدَلُ كَرْدِ الْفَاءِ
 تَنْوِينُ مَصْدَرٍ رَا حَذَفُ كَرْدِنَا اَزْ وَرَجًا جَا كَشْتِ وَرَجٍ شَرْدَحْرَجٌ
 دَحْرَجُوا دَحْرَجَتْ دَحْرَجَتَا دَحْرَجَتَا اِنْ اِنْ بَابِ اَزْ رُوْءِ اَعْلَالِ
 بِرَبَابِ تَفْعِيلِ قِيَاسِ سِتْ بَدَلُكَ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرُسْ بَابِ مَشْهُورٌ
 آتِيهِ اسْتِمْجُونِ اَزْ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرُوْزَنْ تَفْعَلًا
 يَتَفَعَّلُ تَفْعَلًا آتِيهِ اسْتِمْجُونِ تَدْحَرَجَ يَتَدْحَرَجُ تَدْحَرَجَةً
 فَهُوَ مَتَدْحَرَجٌ وَتَدْحَرَجٌ يَتَدْحَرَجُ تَدْحَرَجَةً وَتَدْحَرَجًا فَذَلِكَ مُتَدْحَرَجٌ
 لَمْ يَتَدْحَرَجْ لَمْ يَتَدْحَرَجْ - - - - - لَا يَتَدْحَرَجُ لَا يَتَدْحَرَجُ
 لَنْ يَتَدْحَرَجَ لَنْ يَتَدْحَرَجَ لَيْتَدْحَرَجْ لَيْتَدْحَرَجْ الْأَمْرُ مِنْهُ
 تَدْحَرَجٌ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تَدْحَرَجْ لَا تَدْحَرَجْ وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 مُتَدْحَرَجٌ مُتَدْحَرَجٌ جَانِ تَدْحَرَجٍ وَرَجٍ وَرَجًا بُوْدُ الْكَسْرُ دَالٌ لَا يَنْفَعُ
 بَدَلُ كَرْدِنَا اَزْ تَدْحَرَجًا كَشْتِ - - - وَتَنْوِينُ مَصْدَرٍ رَا حَذَفُ كَرْدِنَا اَزْ تَدْحَرَجًا كَشْتِ -

اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ ثَمَّ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 بعده در اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 از یک جنس هم آیند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی را نقل کردند
 قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در ثانی ادغام کردند و در ثانی
 صیغها چندی نکردند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ تا شدند مجموعه هادی باشد اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ ثَمَّ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 یَقْشَعْرُ در اصل اَشْعَرُ بود اَشْعَرُ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند و کردند بسوی اصلش
 اصلش اَشْعَرُ بود و غیره ماضی را حذف کردند پس یک حرف از حروف
 آتین مضومه در اولش در آوردند و قبل از حرکت کسر دادند آخرش اعراب
 فعلی را کردند تا از اَشْعَرُ گشت یَقْشَعْرُ شد یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ
 یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ
 یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ اِنْ یَقْشَعْرُ
 دو حرف از یک جنس هم آیند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی

را نقل کردند با قبل را و اند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را و ثانی را و تمام
 کردند بطریق جمعی مونت از جهت فوت شدن شرط او عام و متحرک ثانی تا از
 یُشْعِرُ یُشْعِرُ اِنْ اِنْ گشتند یُشْعِرُ یُشْعِرُ اِنْ یُشْعِرُ یُشْعِرُ یُشْعِرُ اِنْ
 یُشْعِرُ اِنْ اِنْ شدند بدان که این باب باب افعال به یک نمط میباشد این
 قدر فرق اندک موجود است که حرکت انداخته شود با قبل را و میشود و در باب
 افعال که عبارت از افعال مجر است حرکت با قبل را و می شود بدانکه از
 برای مثال شش باب مشهور آمده است باب اول از مثال اوی قیاس
 بِرَضْرَبٍ یُضْرِبُ سِتْ بَرَضْنُ قَعْلٌ یَفْعِلُ فَعْلًا فَعْلَةً اَمْ یُحْمِلُ وَ عَدَّ
 یَعِدُّ وَ عَدًّا وَ عِدَّةٌ فَهُوَ اَعِدُّ وَ وُعِدَ یُوعِدُ وَ عِدَّةٌ اَوْ عِدَّةٌ فَذَلِكَ
 مَوْعِدٌ لَمْ یُعِدْ لَمْ یُوعِدْ لَا یُعِدُّ لَا یُوعِدُّ لَنْ یُعِدَّ لَنْ یُوعِدَّ لَمْ یُعِدَّ لَمْ یُوعِدَّ
 مِنْهُ عِدٌّ وَ اَلْهَمِ مِنْهُ لَا یُعِدُّ لَا یُوعِدُّ وَ اَلْهَمِ مِنْهُ عِدٌّ وَ اَلْهَمِ مِنْهُ عِدٌّ
 وَ مِیثَاقٌ وَ اَلْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَاعِدٌ وَ مَوَاجِدٌ وَ اَفْعَلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ اَدْعَلُ
 وَ اَلْمَوْنْتُ مِنْهُ وُعْدَیْ وَ اَلْجَمْعُ مِنْهُمَا اَوَاعِدٌ وَ وُعْدٌ - عِدَّةٌ دَرِیْطٌ وَ عِدَّةٌ
 بود که بر او اوقیل بود آن را انداخته بعده التثانی الساکنین شد میان و او و بین
 و او را حذف کردند حرکت معلق شان بالبعد دادند تا از و عِدَّةٌ گشت و عِدَّةٌ شد
 و عِدَّةٌ هَلْ و عِدَّةٌ بود و عِدَّةٌ اسم صمد بود چون خواستند که اسم صمد را فعل اضعی علوم سازند
 حرف اول ثالث مفید بر فتح خودانی گذاشتند ثانی ساکن لا حرکت نهد و اند برین صمدی مذکور

[illegible]

دُعِيتٌ وَهَتَمًا وَهَتَنٌ دُعِيتٌ وَعِدٌ نَا يُوعِدُ واصل کُیَعِدُ بود یُعِی مفعول
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول
 سازند رد کردند بسوی اصلش که اصلش یُوْعِدُ بود حرف اول را حرکت نیمه
 دادند اقبل آخر حرکت فتح دادند تا از یُوْعِدُ گشت یُوْعِدُ شد یُوْعِدُ یُوْعِدُ این
 یُوْعِدُ دَنْ یُوْعِدُ یُوْعِدُ این یُوْعِدُ دَنْ یُوْعِدُ یُوْعِدُ این یُوْعِدُ دَنْ
 یُوْعِدُ یَنْ یُوْعِدُ این یُوْعِدُ دَنْ اَوْعِدُ یُوْعِدُ مَوْعِدُ واصل یُوْعِدُ بود
 یُوْعِدُ فعل مضارع مجهول بود اَنْجُم مَوْعِدُ شد مَوْعِدُ مَوْعِدُ این مَوْعِدُ دَنْ
 مَوْعِدُ دَنْ مَوْعِدُ دَنْ مَوْعِدُ دَنْ مَوْعِدُ دَنْ مَوْعِدُ دَنْ مَوْعِدُ دَنْ
 لَمْ یُعِدْ لَمْ یُعِدْ لَمْ یُعِدْ لَمْ یُعِدْ واصل یُعِدْ یُعِدْ یُعِدْ یُعِدْ بود چون لم جائز
 مجدی معلومه در اول ایشان در آوردند اَنْجُم فرقی ندارند یُعِدُ واصل یُعِدُ بود یُعِدُ
 فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را
 امر حاضر سازند تا که علامت استقبال بود اَنْجُم را حذف کردند ثانی متحرک مانند
 حاجت بهمه وصلی مانند آخرش را وقف کردند اَنْجُم یُعِدُ شد یُعِدُ یُعِدُ یُعِدُ
 یُعِدُ یُعِدُ یُعِدُ یُعِدُ واصل یُعِدُ بود چون نون تاکید ثقیله
 با او متصل شد بعد از التقلید الساکنین شد میان دال و نون مدغمه علی غیر حده
 چون التقلید الساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نه بود و دال را حرکت
 فتح دادند تا از یُعِدُ گشت یُعِدُ شد دیگر فرقی ندارند یُعِدُ یُعِدُ یُعِدُ

عَدَّتْ عِدَّتَ عِدَاتٍ عِدْنَاتٍ عِدْنٌ عِدْنٌ عِدْنٌ مَوْعِدًا نَفْعُ
مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند پس به عوض اویم مفتوحه
در اولش در آورند تا قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش تنوین ممکن از برای
علامت اسمیه در آورند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْعِدٌ شد مَوْعِدَانِ
مَوْعِدَيْنِ هر دو تنبیه مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد بود و انحراف مَوْعِدَانِ شد در حالت
رفع و یا مَوْعِدَيْنِ شد در حالتی نصب و جر مَوْاعِدُ جمع تکسیر مَوْعِدٌ است آه مَوْاعِدُ
شد مَوْاعِدٌ تصغیر مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد کبر بود و انحراف مَوْاعِدُ شد مَوْاعِدُ
نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند به عوض
اویم کسوره در اولش در آورند و انحراف مَوْاعِدُ شد مَوْاعِدُ و اوساکن تا قبلش
مکسور آن واو را بیابدل کردند تا از مَوْاعِدُ گشت مِيعِدٌ شد مِيعِدَانِ
مِيعِدَيْنِ هر دو تنبیه مِيعِدٌ است انحراف مِيعِدَانِ شد در حالت رفع و یا مِيعِدَيْنِ شد
در حالتی نصب و جر مِيعِدُ جمع تکسیر مِيعِدٌ است مِيعِدٌ اسم واحد چون خواستند
که اسم واحد را جمع گیرند و بگویند مِيعِدُ اصلش که اصلش مَوْعِدٌ بود کسره میم را بغیره
بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت
جمع تکسیر در آورند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند
تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَوْاعِدُ گشت مِيعِدٌ شد مِيعِدُ
تصغیر مِيعِدٌ است مِيعِدٌ اسم واحد کبر بود و انحراف مِيعِدُ شد مِيعِدُ اصلش که اصلش مَوْاعِدُ

وَلَيْسَ يُؤْتَىٰ بِهَا أَفْذَاكَ مَيْسُورٌ لِّمَنْ لَيْسَ لَهُ يَوْمٌ لَا يَنْتَبِهُ وَلَا يُؤْتَىٰ
لَنْ يَنْتَبِهُ لَنْ يُؤْتَىٰ لَيْسَ لِيَوْمٍ لَا مَرْمَنَ الْيَوْمِ وَالنَّهْيِ عِنْدَهُ
لَا يَنْتَبِهُ لَا يُؤْتَىٰ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَيْسُورٌ وَالْأَلْفُ مِنْهُ مَيْسُورٌ وَ
مَيْسُورٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَيْسُورٌ وَمَيْسُورٌ دَا فَعْلُ الْمَقْصِلُ مِنْهُ الْيَوْمُ وَالْمَوْنُ
مِنْهُ يَوْمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَيَّامٌ وَيَوْمَانِ بَابُ بَدُونِ أَمِّ مَفْعُولٌ كَمَا
قَدَرِي فَرْقٌ دَارِنْدَانِ كَمَا مَيْسُورٌ دَا فَعْلُ يَوْمٌ يَوْمٌ فَعْلُ مَضَارِعُ مَجْهُولٌ
بُودِيُونِ خَوَاسْتَنْدِ كَمَا فَعْلُ مَضَارِعُ مَجْهُولٌ رَا أَمِّ مَفْعُولٌ سَا زَنْدِرُ دَرْ دَرْ سَبُوحِ صَلَاحِ
كَ صَلَاحِ يَوْمِ بُودِ حَرْفُ مَضَارِعُ رَا حَذَفَ كَرْ دَرْ بَعْضِ أَوْ مِمَّ مَفْعُولٌ وَرِ
اَوْشِ دَا وَرِ دَنْدَانِ مَيْسُورٌ شَدَّ بَابُ چَهَارُمِ مَثَالُ وَا دِي قِيَاسُ بَرِّ عِلْمِ لَعَلَّ عِلْمًا
آمَدَ اسْتِ چُونِ دَجَلُ يَوْمُ جَلُّ وَجَلَّ الْوَجَلُ تَرْسِدِنِ فَهَوَ وَاجِلُ دَرْجِلُ
يَوْمُ جَلُّ وَجَلَّ فَذَالِ مَوْجُولُ كَمْ يَوْمُ جَلُّ كَمْ يَوْمُ جَلُّ لَا يَوْمُ جَلُّ لَا
يَوْمُ جَلُّ لَنْ يَوْمُ جَلُّ لَنْ يَوْمُ جَلُّ لِيَوْمُ جَلُّ الْوَجَلُ مَرْمَنُ
اِيَوْمُ جَلُّ وَالنَّهْيِ عِنْدَهُ لَا تَوْحِيلُ لَا تَوْحِيلُ الظَّرْفُ مِنْهُ مَوْجِلُ
وَالْأَلْفُ مِنْهُ مَيْجِلُ وَمَيْجِلَةٌ وَمَيْجَالُ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَاجِلُ
وَمَوَاجِلُ دَا فَعْلُ الْمَقْصِلُ مِنْهُ أَوْجِلُ وَالْمَوْنُ مَعْلُومٌ الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَوَاجِلُ
وَجَلُّ بَابُ نَحْمِ از مَثَالِ وَا دِي قِيَاسُ بِرَحْبَتِ يَحْسِبُ حَسْبًا آمَدَ اسْتِ چُونِ
دَرِيَمُ يَرِيَمُ دَرَمًا الْوَمُّ الْمِيدِنُ فَهَوَ دَارِمُ دَرِيَمُ يَوْمُ دَرِمُ دَرَمًا فَذَالِ مَوْزُومُ

لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورَمْ لَا يُورَمْ لَنْ يَرِمْ لَنْ يُورَمْ لِيَرِمْ لِيُورَمْ لَا مَرِ
مِنْهُ رِمْ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَرِمْ لَا تُورِمْ الظرف مِنْهُ مَوْرِمٌ وَالْأَلَاءُ مِنْهُ مَرِ
وَمِيْرَمَةٌ وَمِيْرِمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَارِمٌ وَمَوَارِيْمٌ وَافْعَلْ تَفْضِيلُ مِنْهُ
أَوْرَمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ دُرْمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَدَارِمٌ وَوَرَمٌ بِأَبْشَرِمْ أَوْ مِثَالِ
وَادِي قِيَاسُ بَرَشَرَتٍ تَشَرُّفٌ شَرَفًا أَمَدٌ اسْتِجُونُ وَسَمٌ يُوْسَمُ دُشَمًا
الْوَسْمُ دَغْ نِهَادُونَ فَهَوُوسِيْمٌ لَمْ يُوْسَمْ لَا يُوسَمُ لَنْ يُوْسَمَ لِيُوْسَمَ
الْأَمْرُ مِنْهُ أُوْسَمٌ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تُوسَمُ الظرفُ مِنْهُ مُوسِمٌ
وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَالِيْمٌ وَافْعَلْ تَفْضِيلُ مِنْهُ أَدُسَمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ دُشَمِيٌّ وَ
الْجَمْعُ مِنْهُمَا آوَسِيْمٌ وَوَسَمٌ مَوْسِيْمٌ رَا از فعل مضارع مطلق بنا کردن حرف مضارع
را حذف کردند بجای او سیم مفتوحه در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسر دادند زیرا
که ظرف از مثال کسور است مطلقا تا التباس نیاید بوزن فَوْعَلٌ مثل جَوْرَبٌ ^{عَبْت}
زیاده الو او واصله الیم و در آخرش تَوِیْنٌ ممکن از بصلی علامه اسمیه آوردند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْسِيْمٌ شد بآنکه اجوف بر سه باب مشهور آمده
است باب اول از اجوف وادی قیاس بَرَنْصَرٌ تَنْصُرُ تَنْصُرًا آمده است
بچون قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يَقَالُ قَوْلًا فَذَلِكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ
لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يَقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يَقَالُ لِيَقُلْ لِيَقَالُ الْأَمْرُ مِنْهُ
قُلٌ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَقُلْ لَا تَقَالُ وَالظرفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلَاءُ مِنْهُ مَقْعَلٌ

وَمَقُولُهُ وَمَقُولُهُ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَائِلُ وَمَقَائِلُ وَفَعْلُ الْمَنْفَعِلِ مِنْهُ
 أَقُولُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَقَائِلُ وَقَوْلُ قَالَ وَرَاسِلُ قَوْلًا
 بُوْدُ قَوْلًا اِسْمُ مَصْدَرٍ بُوْدُ چُونِ خَوَاسْتَنْدَ كِه اِسْمُ مَصْدَرٍ رَافِعِلِ مَاضِي مَعْلُومِ سَازَنْد
 حَرْفِ اَوَّلِ وَثَالِثِ مَفْتُوحٍ بِرَفْعِهِ خُودِ بَاقِي كِذَا شَتْمِ ثَمَانِي سَاكِنِ رَا حَرْفِ فَتْحِ دَاوُدُ
 تَوْنِ مَصْدَرِي رَا حَذْفِ كِرْدَنْدَا اَزْ قَوْلًا كَشْتِ قَوْلِ شَدَّ قَوْلِ قَوْلًا قَوْلًا
 قَوْلْتُ قَوْلًا قَوْلُنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُنَّ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا بَعْدَهُ دَرْ قَوْلِ قَوْلًا قَوْلُوْ قَوْلْتُ قَوْلْنَا دَاوُدُ حَرْفِ مَاقِلِشِ
 مَفْتُوحِ اَنِ دَاوِدُ بَا اَلْفِ بَدَلِ كِرْدَنْدَا اَزْ قَوْلِ قَوْلًا قَوْلُوْ قَوْلْتُ
 قَوْلْنَا كَشْتَنْدَ قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتُنَّ قَالَتُنَّ قَالَتُنَّ قَالَتُنَّ
 قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُنَّ قَوْلْتُ قَوْلْنَا دَاوُدُ حَرْفِ مَاقِلِشِ
 مَفْتُوحِ اَنِ دَاوُدُ بَا اَلْفِ بَدَلِ كِرْدَنْدَ بَعْدَهُ اَلْتَقَا السَّكْنِ شَدَّ مِيَا نِ اَلْفِ وَ
 لَامِ اَلْفِ رَا حَذْفِ كِرْدَنْدَا اَزْ قَوْلُنِ اَلْجَمْعُ شَدَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُمْ اَلْجَمْعُ شَدَّ
 بَعْدَهُ فَتْحِ قَافِ رَا بَعْضُهُ بَدَلِ كِرْدَنْدَا دَلَالَتِ كَنْدَ بِرَحْدِ فَيْتِ دَاوُدُ مُنْقَلِبُهُ اَزْ
 قُلْتُ قُلْتُمَا اَلْجَمْعُ شَدَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُمَا قُلْتُنَّ قُلْتُنَّ قُلْتُنَّ قُلْتُنَّ
 قُلْتُنَّ شَدَّ مَجْمُوعُهُ بِذَا قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتُنَّ قَالَتُنَّ قَالَتُنَّ قَالَتُنَّ
 قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ
 مَاضِي مَعْلُومِ بُوْدِ اَلْهَزْ دَكِرْدَنْدِ بِسُيِّ اَصْلِشِ كِه اَصْلِشِ قَوْلِ بُوْدِ كِه حَرْفِ

از حروف ا ت ث ن مفتوحه با سکون فاعله در آورند ما قبل آخر حرکت
 ضمه دادند ا ل م یقول شد یقول یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند ما قبل دادند بعده
 التعار ساکنین شد میان و اولام در جمعی مونث آن و او حذف کردند
 تا از یقول یقولان یقولان یقولان الی آخره گشتند یقول یقولان یقولان
 یقول یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 اقول یقول شد مقابله در اصل یقول بود یقول فعل مضارع معلوم بود
 چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و کردند بسوی اصلش
 که اصلش یقول بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم ج الف از برلئے علامت اسم فاعل در آورند ا ل م یقول شد بعده و او
 متحرک ما قبل مفتوح الف ساکنه را اعتبار نیست آن و او را به الف بدل کردند بعده
 التعار ساکنین شد میان الفین الف ثانی را بهمزه کسور بدل کردند تا از ا ل م یقول
 یقول یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 بر صیغ قیاس میباشد قول جمع تکسیر قائل است قائل اسم واحد که بود و انورد
 کردند بسوی اصلش که اصلش قائل بود حرف اول و ثالث و رابع را حرکت

فحه داند الف و حان را حذف کردند به عوض او در آخرش تائی متحرکه
منونه از برلئے علامت جمع تکسیر در آوردند تا از قائل گشت قَوَلَتْ شَدْتُوَالْ نیز جمع
تکسیر قَائِلْ است قَائِلْ اسم واحد مذکر بود انحر در دند بسوی اصلش که اصلش
قَادِلْ بود حرف اول را حرکت ضمه دادند تا ثالث را مشد و ساختند حرکت فتحه
و داند الف و حان را حذف کردند الحَقْوَالْ شَدْتُوَالْ خود قیاس کنید قَوَّلْ
جمع تکسیر قَائِلَتْ است قَائِلَتْ اسم واحد مؤنثه بود چون خواستند
که اسم واحد مؤنثه را جمع تکسیر سازند در دند بسوی اصل که اصلش قَادِلَتْ
بود حرف اول را بر حالت خود باقی گذاشتند تائی که قَائِلْ حرکت نه بود
آن را باو او مفتوحه بدل کردند سوم جا الف از برلئے علامت جمع تکسیر در
آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تا و نحوین
را حذف کردند از جهت ضدیت و منع صرف تا از قَادِلَتْ گشت قَوَادِلْ شد
بعده و او واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن را و او را بهمه کسره
بدل کردند تا از قَوَادِلْ گشت قَوَائِلْ شَدْتُوَائِلْ دَقْوَائِلَتْ هر دو مصغران قَائِلْ
و قَائِلَتْ است قَائِلْ و قَائِلَتْ هر دو اسمی کبران بودند انحر در دند بسوی
اصلش که اصل ایشان قَادِلْ و قَادِلَتْ بودند حرف اول را حرکت ضمه دادند
که قَائِلْ حرکت نبود آن را باو او مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برلئے علامت
تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از

قَاوِلٌ وَقَادِلَةٌ گشتند قَوَّيْلٌ و قَوَّيْلَةٌ شدند بعده واو یا بهم آمدند نخستین
 حرف ایشان ساکن بود و او را بیا بدل کردند یا وریا و نام کردند تا از قَوَّيْلٌ
 و قَوَّيْلَةٌ گشتند قَوَّيْلٌ و قَوَّيْلَةٌ شدند قیل در اصل قَالَ بود قَالَ فعل
 معلوم بود الحز و کردند بسوی اصلش که اصلش قَوْلٌ بود حرف اول را حرکت ضمه
 دادند تا قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از قَوْلٌ گشت قَوْلٌ شد قَوْلٌ قَوْلًا
 قَوْلُوا قَوْلَتْ قَوْلْنَا قَوْلَنْ قَوْلَتْ قَوْلْنَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْتَنْ قَوْلْتِ قَوْلْتِ قَوْلْنَا بعده در قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُوا قَوْلَتْ قَوْلْتُمْ
 بر واو ثقیل بود آن را نقل کردند با قبل دادند بعد از سلب حرکت با قبل
 بعد واو ساکن با قبلش کمسور آن واو را بیا بدل کردند تا از قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُوا
 قَوْلَتْ قَوْلْنَا گشتند قَبِلَ قَبِلَا قَبِلُوا قَبِلْتِ قَبِلْتِ قَبِلْنَا شدند بعده در قَوْلَنْ
 قَوْلْتِ قَوْلْنَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْتَنْ قَوْلْتِ قَوْلْنَا کسره بر
 واو ثقیل بود آن را انداختند بعده التماس ساکنین شد میان واو لام و ادرا
 حذف کردند تا از قَوْلَنْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْنَا گشتند قَلَنْ قَلْتِ قَلْتُمْ
 قَلْتِ قَلْتُمْ قَلْتَنْ قَلْتِ قَلْتِ قَلْنَا شدند یَقَالَ در اصل يَقُولُ بود يَقُولُ فعل
 مضارع معلوم بود الحز و کردند بسوی اصلش که اصلش يَقُولُ بود حرف اول را
 حرکت ضمه دادند تا قبل آخر را حرکت فتح دادند بعده واو تحوّل قبلش حرف صحیح ساکن حرکت دایره
 نقل کردند با قبل دادند بعده واو ساکن با قبلش مفتوح آن واو را بافت بدل کردند بعده التماس ساکنین شد میان

الف ولام وجمعی مونث الف را حذف کردند تا از یَقُولُ یَقُولَانِ انچه گشتند
یَقَالُ یَقَالَانِ یَقَالُونُ یَقَالُنَّ یَقَالُ تَقَالُ تَقَالَانِ تَقَالُونُ تَقَالُنَّ
تَقَالَانِ تَقَالُنَّ اُحَالَ تَقَالُ شَدْنِدَ مَقُولُ و در اصل یَقَالُ بود یَقَالُ فعل
مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند
کردند بسوی اصلش که اصلش یَقُولُ بود حرف مضارعت را حذف کردند بحرف
اویم مفعوله در اولش در آوردند انچه مَقُولُ شد بعده واو متحرک را قبلش حرف
صحح ساکن حرکت و او را نقل کردند بما قبل و او را بعده التماسا کین شد
میان هر دو واو اولی را حذف کردند تا از مَقُولُ گشت مَقُولُ شد مَقُولُ
مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتُ مَقَائِلُ مَقِيلُ مَقِيلَةٌ
مِنْ مَقُولُ اِلَى مَقُولَاتِ حالات ثلثه قیاس حیا شد مَقَائِلُ جمع
تکسیر مَقُولُ و مَقُولَتُ است مَقُولُ و مَقُولَتُ هر دو اسمی و حدان بودند
چون خواستند که اسمی و حدان را جمع تکسیر سازند و کردند بسوی اصلش که اصلش
مَقُولُ و مَقُولَتُ بودند حرف اول را بر حالت خود بانی گذاشتند انچه مَقَادِلُ
شد بعده واو ساکن را قبلش کسوران و او را بیا بدل کردند تا از مَقَادِلُ گشت
مَقَادِلُ شد بعده واو واقع شد بعده از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن
واو را بهمه کسوره بدل کردند تا از مَقَادِلُ گشت مَقَائِلُ شد مَقِيلُ و مَقِيلَةٌ
هر دو مصفران مَقُولُ و مَقُولَتُ است مَقُولُ و مَقُولَتُ هر دو اسمی کبر بود و خوا

که ای مکبران! ای مصفران سازند و در گردن بسوی حملش که اصل ایشان مقبول
و مقبوله بودند جز اول را حرکت ضم دادند از مقبول و مقبولة شدند بوده
داوساکن با قبلش کسوران او را بیا بدل کردند تا از مقبول و مقبولة گشت مقبول
و مقبولة شدند بعد از دو بهم آمدند نخستین حرف ایشان ساکن بود و او را بیا بدل
کردند تا از مقبول و مقبولة گشتد مقبیل و مقبيلة شدند بود اجتماع ثلاث
یایات شد چون اجتماع ثلمات یایات در کلام عرب مستکرم پنداشته یای
اول در ثانی ادغام کردند ثالث را حذف کردند تا از مقبیل و مقبيلة
گشتد مقبل و مقبلة شدند ان نقول ان نقول ان اقول ان نقول
در اصل بقول نقول اقول نقول بودند چون این شرطیه تشکیکیه جازمه
معلومه در اول ایشان رسا بردند آخر ایشان را جریم کردند علامه الجزری دستخیز
مفردات صحیح اللام بغیر از واحده مؤنثه محاطیه سقوط حرکت رفعی مفروض شدند
بعده انتفاء الساکنین خدی میان ها و لام دا و حذف کردند لام تا از نقول
نقول اقول نقول گشتند ان نقول ان نقول ان اقول ان نقول شدند
ان يقولون ان يقولون ان يقولون ان يقولون ان يقولون ان يقولون
يقولون يقولون يقولون يقولون يقولون يقولون ان يقولون
این شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان در آورند آخر
ایشان را جریم کردند و علامه الجزری در آخر تنذیه ها و در هر جمع

مذکر سالم و در واحده مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند
 تا از یقولان یقولون نقولان نقولون نقولین نقولان گشتند
 ان یقولان یقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان
 ان یقولان نقولان در اصل یقولان نقولان بودند چون ان شرطیه تشکیکیه
 جازمه معلومه در اول ایشان در آوردند الخ ان یقولان نقولان نقولان شدند
 مجبومه هذا ان یقولان نقولان یقولان نقولان نقولان نقولان نقولان
 ان یقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان
 اقل ان یقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان
 یقولان نقولان اقل نقولان بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه مجبومه در
 اول ایشان در آوردند الخ بعد التقاء الساکنین شد میان الف لام الف
 حذف کردند تا اریقولان نقولان اقل نقولان گشتند ان یقولان نقولان
 اقل ان یقولان نقولان یقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان
 ان نقولان در اصل یقولان یقولان نقولان نقولان نقولان نقولان نقولان
 بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه مجبومه در اول ایشان در آوردند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الجزمی در آخر تنه او در هر دو جمع مذکر سالم
 و در واحده مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند تا از
 یقولان یقولون نقولان نقولون نقولین نقولان گشتند ان یقولان

اِنْ يُقَالُوا اِنَّ تَقَالَ اِنْ تَقَالُوْا اِنْ تَقَالِيْ اِنْ تَقَالَا شَدَّ نِدَائُكُمْ اِنْ
 تُقَلْنَ در اصل يُقَلْنَ تُقَلْنِ بودند چون اِنْ شرطیست یکیکه جازمه مجهول در
 اول ایشان در آوردند و آخر ایشان را چیزی نگرفتند اِنْ اِنْ يُقَلْنَ اِنْ تُقَلْنَ
 شدند مجموعه هَذَا اِنْ يُقَلُّ اِنْ يُقَالَا اِنْ يُقَالُوْا اِنْ تُقَلِّ اِنْ تَقَالَا اِنْ يُقَلْنَ
 اِنْ تُقَلِّ اِنْ تَقَالَا اِنْ تَقَالُوْا اِنْ تَقَالِيْ اِنْ تَقَالَا اِنْ تُقَلْنَ اِنْ اُقَلِّ
 اِنْ تُقَلِّ نواصب فرق ندارند قُلْ در اصل تَقُولُ بود تَقُولُ فعل مضارع
 مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر
 سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند
 حاجت بهمزه وصلی نمازد آخرش را وقف کردند و علامته الوقفی در آخر مفردات
 صحیح اللام بغیر از واحده مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند بعد از
 التقاء الساکنین شد میان واو و لام و او را حذف کردند تا از تَقُولُ گشت
 قُلْ شد قَوْلَا قَوْلًا قَوْلِيْ قَوْلَا در اصل تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولَيْنِ تَقُولَانِ
 بودند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند حاجت بهمزه
 وصلی نمازد آخر ایشان را وقف کردند و علامته الوقفی در آخر تشبیه باو در
 جمع مذکر سالم و در واحده مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی
 مفرد شدند تا از تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولَيْنِ تَقُولَانِ گشتند قَوْلَا
 قَوْلًا قَوْلِيْ قَوْلًا شدند قُلْنَ در اصل نُقَلْنَ بود تا که علامت استقبال بود

حرکت فتحه دادند سوم جالف از برای علامت جمع تکبیر در آوردند **الْمَقَادِلُ**
 شده بعد و او واقع شد بعد از الف زائده و این بهین ثقیل بود آن و او را
 بهمه مسموره بدل کردند تا از **مَقَادِلُ** گشت **مَقَائِلُ** شد **مُقَيِّلُ** تصغیر
مَقَالُ است **مَقَالُ** اسم واحد بکبر بود چون خواستند که اسم واحد بکبر را اسم
 واحد مصغر سازند رد کردند لیوی اصلش که اصلش **مَقُولُ** بود حرف اول حرکت
 ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند
مُقَيِّلُ شده بعد و او یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را بیا
 بدل کردند یا در یا ادغام کردند تا از **مُقَيِّلُ** گشت **مُقَيِّلُ** شد **مَقَالُ** **مَقَالُ**
مَقَائِلُ **مُقَيِّلُ** **مَقُولُ** نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارع را حذف
 کردند **الْمَقَالُ** آلات فرق ندارند مجرعه **مَقُولُ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلُ**
مَقُولُهُ **مَقُولَتَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلَتُ** **مَقُولُ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ**
مُقَيِّلُ افعال جمع تکبیر تصغیر آلت کبری قدری فرق دارند که **مَقَائِلُ** جمع
 تکبیر **مَقُولُ** است **مَقُولُ** اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر
 سازند سوره تیمم را بفتح بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتحه دادند سوم جالف از
 برای علامت جمع تکبیر را آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکبیر بود آن حرکت
 کسره دادند تنوین اخذ کردند تا از **مَقُولُ** گشت **مَقُولُ** فاعله **النَّقْشُ**
 تا عبره **مَقُولُ** پس الف ساکن ماقبلش مسموره **مَقَائِلُ** شده بعد و او واقع

شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن و او را بهمه مکسوره بدل کردند تا
مَقَادِیْلُ گشت مَقَابِلُ شد مُقْبِلُ تصغیر مَقْوَالُ است مَقْوَالُ هم داده
مکبر بود الحذف از هذله نقش مُقْبِلُ الف ساکن مابیش مکسور آن الف را
بیا بدل کردند تا از هذله نقش گشت مُقْبِلُ شد بعده داو و یا هم آمدند
نخستین حرف ایشان ساکن و او را بیا بدل کردند تا از مُقْبِلُ گشت مُقْبِلُ
شد بعده اجتماع ثلث یا یات شد چون اجتماع ثلث یا یات در کلام عرب
مسکونه پنداشتند یا یی اول در ثانی ادغام کردند ثالث را حذف کردند تا از
مُقْبِلُ گشت مُقْبِلُ شد هم تفضیل الح فرق ندارند پس مجرعه هَذَا قَوْلُ أَقْوَلُ
أَقْوَلُونَ أَقَابِلُ أَقْبِلُ تَوَلَّى تَوَلَّيَانِ قَوْلِيَّاتُ قَوْلُ عَوَّلِيَّ بَابِ دَوَّمَ
از اجون یا می قیاس بر عَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْبًا است همچون بَاعَ یَبِيعُ بَيْعًا فَعُولًا
وَبِيعَ مَبَاعٌ بَيْعًا فَذَلِكَ بَيْعٌ لَمْ يَبِعْ لَمْ يَبِعْ لَا يَبِيعُ لَا يَبِيعُ لَنْ يَبِيعَ لَنْ
يَبِيعَ لَيَبِيعَ لَيَبِيعُ الْأَمْرُ مِنْهُ يَبِيعُ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا يَبِيعُ لَا يَبِيعُ وَالظَّنُّ مِنْهُ يَبِيعُ
وَالْإِلَهُ مِنْهُ يَبِيعُ وَبَيْعَتُهُ وَمَبِيعَاتُ الْجَمْعُ مِنْهُ مَبَاعٌ وَمَبِيعَاتُ الْفِعْلِ
التَّفْصِيلُ مِنْهُ أَبِيعَ وَالْمَوْثُ مِنْهُ بَيْعٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَبَا بَعِ وَبِيعَ بَاعَ وَرَاصِلُ
بَيْعًا وَبَيْعًا اسْمُ مَصْدُورٍ الْإِنْسَانُ بَيْعًا گشت بَيْعَ شد بَيْعَ بَيْعًا بَيْعًا بَيْعًا
بَيْعٌ بَيْعَتٌ بَيْعَتًا بَيْعَتُمْ بَيْعَتٌ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتٌ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتٌ بَيْعَتُنَّ
بَيْعَتُمْ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتُنَّ بَيْعَتُنَّ

بَیْعُوا بَیْعَتٌ بَیْعَتًا لَشَدَّ بَاعٌ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا شَدَّ دَوْرٌ بَیْعَتٌ
 بَیْعَتٌ بَیْعَتًا بَیْعَتُهُمْ بَیْعَتٌ بَیْعَتًا بَیْعَتُهُنَّ بَیْعَتٌ بَیْعَتًا یا مَحْرُکٌ مَاتَبَلَشْ مَضْرُوحٌ
 آن اثر از الف بدل کرد و بعده التقاء الساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
 کردند تا از عین بَیْعَتٌ الی گشتند لَحْنٌ بَعَتْ لَحْنٌ شَدَّ بَعْدَهُ فَتْحٌ بَارِکَسُو بِلْ مَکْرَزَنْد
 تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از بَعْنٌ اَدْ گشتند بَعْنٌ بَعَتْ بَعْتًا بَعْتًا بَعْتٌ بَعْتًا
 بَعْتُنَّ بَعْتٌ بَعْتًا شَدَّ مَجْرُوحٌ هَذَا بَاعٌ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا بَعْنٌ بَعْتٌ
 بَعْتًا بَعْتُهُمْ بَعْتٌ بَعْتًا بَعْتُنَّ بَعْتٌ بَعْتًا بَیْعٌ در اصل بَاعٌ بود بَاعٌ فعل ماضی
 معلوم بود از رُکَزْ دَکْرُودِ سُبُوی اصلش که اصلش بَیْعٌ بود یک حرف از حروف اَنْتَنِ مفهومه
 با سکون فاکلمه در اولش در آورند از بَیْعٌ شد بعد یا مَحْرُکٌ مَاتَبَلَشْ حرف جمع
 ساکن حرکت یار را نقل کرده بما قبل ناند بعده التقاء الساکنین شد میان
 یا و عین در جمعی مؤنث یار حذف کردند تا از بَیْعٌ گشت بَیْعٌ شَدَّ بَیْعٌ بَیْعَتًا
 بَیْعَتُونَ بَیْعٌ بَیْعَتًا بَیْعَتُنَّ بَیْعَتٌ این باب فرق ندارد غیر از اسم مفعول مَبِیْعٌ
 در اصل مَبِیْعٌ بود مَبِیْعٌ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع
 مجهول را اسم مفعول سازند رُکَزْ دَکْرُودِ سُبُوی اصلش که اصلش مَبِیْعٌ بود حرف مضارع
 را حذف کردند به عوض او میم مفتوحه در اولش در آورند از مَبِیْعٌ شد بعد یا مَحْرُکٌ
 مَاتَبَلَشْ حرف جمع ساکن حرکت یار را نقل کردند بما قبل ناند بعده التقاء الساکنین
 حذف میان او و ثیا یار را حذف کردند تا از مَبِیْعٌ گشت مَبِیْعٌ شَدَّ بَعْدَهُ ضَمٌّ بَارِکَسُو

بکسر و بدل کردن تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از مَبْذُوع گشت مَبْذُوع شد بعده
 و او ساکن ماقبلش مکسور آن و او را بیا بدل کردند تا از مَبْذُوع گشت مَبْذُوع
 شد این باب دیگر فرق ندارند تا مل باب سوم از اجوت دادی قیاس بر باب
 عَلِمَ نَعْلِمَ عَلِمًا آمد است همچون خَاَتُ خَاَتُ خَوْفًا فَهَرِ خَاَتُ وَخِيفَ يَخَافُ
 خَوْفًا فَذَاكَ فَخَوْفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَ
 يَخَفُ يَخَفُ الْأَمْرُ مِنْهُ خَفَّ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تَخَفُ لَا تَخَفُ وَالظَّنُّ مِنْهُ
 فَخَافَ وَالْكَالَةُ مِنْهُ فَخَوْفٌ وَخَوْفُهُ وَخَوْفَاتُ وَالْجَمْعُ مِنْهَا مَخَافَتٌ وَخَوَائِفُ
 وَفَعَلَ التَّفْصِيلُ مِنْهُ أَخَوْفٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ خَوْفِي لَوِ اتَّخِيعَ مِنْهَا أَخَاَفُ وَخَوْفُ
 خَاَتٍ وَرَهْلُ خَوْفًا بَوْدَ خَوْفًا اِسْمُ مَعْدُ بَوْدَ الْخَوْفِ حَرْنِ اَوَّلِ وَثَالِثُ رَافِعُهُ دَادَنَدَا
 قَبْلُ آخِرُ اِحْرَتِ كَسْرُهُ دَانَدَنُونِ مَعْدَرِي رَا حَذَنَ كَرَدَنَدَا اَزْ خَوْفًا گشت خَوْفُ
 شد خَوْفٌ خَوْفًا خَوْفُو اَخَوْفْتُ خَوْفَةً لَخَوْفُنْ خَوْفَتُ خَوْفَةً اَخَوْفْتُمْ خَوْفَتِ
 خَوْفَةً اَخَوْفْتُمْ خَوْفَتِ خَوْفَةً اَبْدَ اَزْ خَوْفًا خَوْفُو خَوْفَتُ خَوْفَتَا وَاَوْثَرُ اَقْبَلُشْ
 مَفْرُوحِ اَنْ دَاوَر اَبْدَ اَفْ بَدَلِ كَرَدَنَدَا اَزْ خَوْفُ خَوْفًا خَوْفُو اَخَوْفْتُ خَوْفَتَا گشتند
 خَاَتُ خَاَفَا خَاَوَا اَخَاَفْتُ خَاَفَتَا شَدَنَدَ و در خَوْفُنْ خَوْفَتُ خَوْفَةً اَخَوْفْتُمْ خَوْفَتِ
 خَوْفَةً اَخَوْفْتُمْ خَوْفَتُ خَوْفَةً اَحْرَكَتُ دَاوَر اَنْقَلُ كَرَدَنَدَ بِمَاقْبَلِ دَانَدَنَدَ بَعْدَ اَزْ سَلْبِ
 دَرَكِتِ مَاقْبَلِ بَعْدَ اَتَقَامَ السَّائِكِينَ مَشْيِ اَمَانِ وَاَوْوَقَا وَاَوْرَا حَذَنَ كَرَدَنَدَا اَزْ خَوْفُنْ
 خَوْفَتُ اَلْاَكْثَرُ خَفْنُ خَفَتُ خَفْتُمْ اَخَفْتُمْ خَفَتِ خَفْتُمْ اَخَفْتُمْ خَفَتُ خَفْنَا

شدند یخات در اصل یخات بود یخات فعل ماضی معلوم الم رد کردند بسوی صلش که
 اصلش خُوف بود یک حرف از حروف اتین مفتوحه با سکون فاکمه در اولش
 در آوردند تا قبل آخر حرکت نخه دادند در آخرش عراب فی در آوردند تا از خوف گشت
 یخوت شد بعده و از متحرک قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بمقابل
 دادند بعده و او ساکن ما قبلش مفتوح آن و او را به الف بدل کردند تا از یخوت
 گشت یخات شد باقی این باب تیاس ست فرق ندارند با آنکه فعل ناقص بر
 شش باب شهر آمده است باب اول از ناقص وادی تیاس بر نص و نصو
 نصو آمده است همچون دعای دعاء و دعوة فحور داع و دعی یدعی
 دعاء و دعوة فذاک مدعوم لم یدع لم یدع لایدع لایدع لایدع لایدع لایدع
 لکن یدعی لیدع لیدع الامر منه ادع والنهی عنه لا تدع لا
 تدع والظرف منه مدعی والاله منه مدعی و میلهات و
 مدعاء و الجمع منهما مدایع و مدایع و فعل التفصیل منه ادعی و المثلث
 منه مدعی و الجمع منهما ادعی و مدعی دعاء در اصل دعاء و او واقع شد
 بعد از الف زائده و این چنین نقل بود آن و او را بهز مفتوحه بدل کردند تا از دعاء
 گشت دعاء شد دعاء در اصل دعاء بود دعاء اسم مصدر بود چون خوانند بکلام اسم مصدر
 را فعل ماضی معلوم سازند و کردند بسوی صلش که صلش دعاء بود ضم دال الفتح بدل
 کردند الف تنوین مصدری را حذف کردند تا از دعاء گشت دعاء شد بعده و او متحرک ما قبلش

مفتوح آن و او را به الف بدل کردند تا از دَعَوَ گشت دَعَا شد دَعَوَا به حال فتح داشت
 دَعَوَ و اصل دَعَوَ بود و او متحرک اقبل او مفتوح آن و او را به الف بدل کردند بعد
 التقاء الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از دَعَوَ و گشت دَعَوَا
 شد دَعَتْ در اصل دَعَوَتْ بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را به الف بدل کردند
 بعد التقاء الساکنین شد میان الف تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از دَعَوَتْ
 گشت دَعَتْ شد دَعَتْ در اصل دَعَوَتْ بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را به الف
 بدل کردند بعد التقاء الساکنین شد میان الف تائی ساکن کجی الف را حذف کردند تا از
 دَعَوَتْ گشت دَعَتْ شد باقی بر حال خودست مجموعه صنع این است دَعَا دَعَوَا دَعَوَا
 دَعَتْ دَعَا دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ
 یَدْعُو در اصل دَعَا بود دَعَا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل
 مضارع معلوم سازند در کردند بسوی فعلش که فعلش دَعَوَ بود یک حرف از حروف ایتین
 مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند قبل آخر حرکت فمه دادند در آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از دَعَوَ گشت یَدْعُو شد بعد در یَدْعُو تَدْعُو دَعَوَتْ دَعَوَتْ
 تَعْلیل بود آن را انداختند تا از یَدْعُو تَدْعُو دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ دَعَوَتْ
 شدند یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 و او را ادلی را حذف کردند تا از یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو

[illegible]

اصلش دایمی بود در آخرش تائی متحرکه منونه از برای علامت تائینش آوردند از دایمیته
 شد دایمیتان در اینستین هر دو متغیبه دایمیته است از دایمیتان شد در حالت رفع
 و یا دایمیتان شد در حالتی نصب جردایمیته جمع نونست سالم که دایمیته است دایمیته
 اسم واحد نونست بود چون خواستند از دایمیتان شد بعد در حرف از یک جنس هم آمدند اولی را
 خاف کردند از دایمیتان گشت دایمیتان شد دعای جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد
 مذکر بود چون گشت که اسم واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود
 حرف اول و ثانی را جمع را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذ کردند به عوض در آخرش تائی
 متحرکه منونه از برای علامت جمع تکسیر در آوردند تا از دایمی گشت دایمیته شد بعد یا
 متحرکه قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل کردند تا از دایمیته گشت دعای شد بعد فتحه
 دال را بضم بدل کردند تا التباس جمع با مفرد دنیا به چون صلوة و زکاة و دعای از دعای
 گشت دعای شد دعای نیز جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم
 واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود حرف اول را حرکت ضمیه
 دادند ثانی را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذ کردند چه جام با الف از
 برای علامت جمع تکسیر در آوردند در آخرش تنوین ممکن آوردند تا از دایمی گشت دعای شد بعد
 یا واقع شد بعد ز سق را بحد و این چنین ثقیل بود آن یا را بهضمه مضمومه بدل کردند تا از دعای
 گشت دعای شد دعای نیز جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد مذکر بود که اصلش دایمی بود حرف
 اول را حرکت ضمیه از ثانی را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذ کردند تا از

گشتند مَدَّ لَعَبِيٍّ و مَدَّ لَعَبِيٍّ گشتند بعه و آو و یا هم آمدند مَدَّ لَعَبِيٍّ و مَدَّ لَعَبِيٍّ
شدند اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ اَدْعُ اِنْ يَدْعُ در اصل مَدَّ لَعَبِيٍّ و مَدَّ لَعَبِيٍّ
چون اِنْ شرطی تشکیک بازده معلوم در اول ایشان در آوردند آخر ایشان اجزم
که نه و علامت الحزنی در آخر مضرات مثل التام بغیر از سقوط حرف علت شد تا از
یَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ
شدند تشبیه با غیره فرق ندارد مجزومه هذا اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ
اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ
اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ
ست مجزومه هذا میباشد اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ
اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ
مَدَّ لَعَبِيٍّ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدْعُ
میکنند زیرا که الف قابل اعراب نیست اَدْعُ در اصل مَدَّ لَعَبِيٍّ و مَدَّ لَعَبِيٍّ
مخاطب معلوم بود از پس همزه صلی مضومه در اولش در آوردند آخرش اِدْعُ که کردند
علامه الوقفی در آخر مضرات مثل التام بغیر از واحد مؤنثه فاعله بوقوت حرف علت
شد تا از مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ اَدْعُ مَدَّ لَعَبِيٍّ
اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ اَدْعُ
نون تا کید تقلیه باء متصل شد و او مخدومه را پس عود نمود یعنی بر نیت نشد و نون تا کید

قتله را نیز حرکت نفع دادند تا از آن گشت اُرْعَوْتُ شد دیگر قیاس است اُرْعَوْتُ
اُرْعَوْتِ اُرْعَتَّ اُرْعِنَ اُرْعَوَانِ اُرْعُوْنَانَ ضیف علی هذه القیاس است
اُرْعَوْنُ اُرْعَوْنُ اُرْعَوْنُ مدعی را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت
را حذف کردند بجای اویم مفتوحه ده اولش ده آوردند اُرْعَوْ شَد جده و او واقع
شد بوضع چهارم ما قبل اضممه بود آن و او را بی بدل کردند تا از مدْعَوْ گشت
مدْعٰی شد بعد ضمّه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد
میان یاد تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدْعٰی گشت مدْعٰی
شد مدْعِيّانَ مدْعِيّينَ هر دو متثنيه مدْعٰی ست مدْعٰی اسم واحد بود الم رد کردند
بسوی صلیش که صلیش مدْعٰی بود در آخرش الف از برای علامت تمثینه رحالت
بمع آه مدّ پراع جمع تکسیر مدْعٰی است مدْعٰی اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد
را جمع تکسیر سازند که بسوی صلیش که صلیش مدْعٰی بود حرف لول بر حالت خود
باقی گذاشتند ثنی ساکن را حرکت نفع دادند سوم با الف از برای علامت جمع
تکسیر در آورند حرف که ما بعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تنوین
را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مدْعٰی گشت مدْعٰی شد بعد حرکت یا
را انداختند پس به عوض حرکت یا تنوین در آورند و این تنوین عوض است و
تنوین عوض در غیر مصروف جائز است بعده التقاء الساکنین شد میان یاد تنوین
یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدْعٰی گشت مدْعٰی شد صد نفع

تصغیر مذعی است مذعی اسم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم
واحد مصغر سازند کردند بسوی اصلش که صلس مذعی بود حرف اول را حرکت
ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایای از برای علامت تصغیر در
آوردند حرف که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از مذعی گشت
مذعی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مذعی گشت مذعی
شد مذعی مدعیان مدعی مدعی مدعی را نیز از فعل مضارع مطلق بنا
کردند حرف مضارعت را حذف کردند بجای او هم کسوره درآوردند و دادند ما
قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت لمینه قرار دهند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مذعی شد بعده واو واقع شد بموضع چهارم
ما قبل او ضمه نبود آن را وادریا بدل کردند تا از مذعی گشت مذعی شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مذعی گشت مذعی
شد قیاس بر وزن ست تکرار بکار نیست مجموعه هذا مذعی مدعیان مدعی
مدعی مدعی را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف
کردند بجای او هم کسوره درآوردند و دادند ثالث و رابع را حرکت فتحه دادند در
آخرش آئی متحرکه نمونه از برای علامت آلت وسطی درآوردند تا از فعل مضارع مطلق

گشت **مَدَّ عَوَّ** شد بعهده داو متحرک با قبلش مفتوح آن داو را به الف بدل کردند
تا از **مَدَّ عَوَّ** گشت **مَدَّ عَا** شد **مَدَّ عَا تَانِ** **مَدَّ عَا** یکین هر دو تشبیه
مَدَّ عَا است الی که هملش **مَدَّ عَوَّ** بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه
در حالت رفع الی **مَدَّ** جمع تکبیر **مَدَّ عَا** است **مَدَّ عَا** اسم واحد بود الی
رو کردند بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَوَّ** بود کسرویم را به نجه بدل کردند ثانی
ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جالف الی **مَدَّ** اعمو شد بعهده داو متحرک با قبلش
مکسور آن داو را بیا بدل کردند تا از **مَدَّ** اعمو گشت **مَدَّ** اعمی شد بعهده ضمیر
یا ثقیل بود آن را انداختند پس به عوض حرکت یا تنوین در آوردند الی تا از **مَدَّ** اعمی
گشت **مَدَّ** اعم شد **مَدَّ** یعیته تغییر **مَدَّ عَا** است **مَدَّ عَا** اسم واحد تکبیر بود
الی که هملش **مَدَّ عَوَّ** بود در حین بدل را حرکت ضمیر دادند ثانی ساکن را حرکت نجه
دادند الی **مَدَّ** یعیته شد بعهده داو متحرک با قبلش مکسور الی **مَدَّ** یعیته شد **مَدَّ عَا**
مَدَّ عَا تَانِ مکمل **مَدَّ** یعیته **مَدَّ عَا** را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند
حرف مضارعت حذف کردند الی **مَدَّ عَا** شد بعهده داو واقع شد بعد از الف
زائده الی **مَدَّ عَا** شد **مَدَّ عَا تَانِ** **مَدَّ عَا** یکین هر دو تشبیه **مَدَّ عَا** است
مَدَّ عَا اسم واحد بود آه **مَدَّ** اعمی جمع تکبیر **مَدَّ عَا** است **مَدَّ عَا** اسم واحد
بدون خواسته که اسم واحد را جمع تکبیر سازند رو کردند بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَا**
بود کسرویم را بفتح بدل کردند الی **مَدَّ** انصار بده النقص **مَدَّ** لیا و بعهده الف ساکن

ما قبلش کسور آن الف را بیا بدل کردند تا از هذه النقش گشت مَدَّ لَعِيْمُوْشَد
بعده داد و یا بهم آمدند نخستین حرف ایشان ساکن الِوَمَدَّ اَعْمٰی شد مَدَّ لَعِيْمُوْشَد
القیاس است مَدَّ عَاءُ مَدَّ عَاءُ اِنْ مَدَّ اَعْمٰی مَدَّ لَعِيْمُوْشَد اَدْعٰی از فعل مضارع
معلوم بنا کردند حرف مضارعت را غایت کردند بجای او همزه مفتوحه تفضیلیه در
آوردند الِوَمَدَّ اَدْعُوْشَد بعده داد و چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه نبود آن را بیا بدل کردند
تا از اَدْعُوْشَد اَدْعٰی شد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند تا از اَدْعٰی گشت اَدْعٰی شد اَدْعِيَانِ اَدْعِيَيْنِ هر دو تشبیه اَدْعٰی است
اَدْعٰی اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند و کردند بسوی
صَلَش که صَلَش اَدْعُوْشَد در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع
تا از اَدْعُوْشَد اَدْعُوَانِ اَدْعُوَيْنِ شد بعده داد و چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه
نمود آن را بیا بدل کردند تا از اَدْعُوَانِ اَدْعُوَيْنِ گشتند اَدْعِيَانِ اَدْعِيَيْنِ
شدند اَدْعُوْنِ اَدْعِيْنِ هر دو جمعی مذکور اسم اَدْعٰی است الِوَمَدَّ اَدْعٰی جمع تکبیر
اَدْعٰی است اَدْعٰی اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکبیر سازند
و کردند بسوی صَلَش که صَلَش اَدْعُوْشَد حرف اول بر حالت خود باتی گذاشتند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند آه اَدْعُوْشَد بعده داد متحرک ما قبلش کسور آن را با بیا بدل
کردند تا از اَدْعُوْشَد اَدْعٰی شد بعده حرکت یا را انداختند پس بعضی حرکت
یا تنوین نهادند و این تنوین عوض است الِوَمَدَّ اَدْعٰی شد اَدْعِيْنِ اَدْعِيْنِ اَدْعٰی است

ادْعَى اسم واحد مذكر بود الخ مجرور به اذ ادْعَى ادْعِيَانِ ادْعُونَ ادْعِ ادْعِي ادْعِي
 در اصل ادْعَى بود ادْعَى اسم واحد مذکر بدو چون خواستند که اسم واحد مذکر را کم واحد
 مؤنث سازند رد کردند بر وی هِلَش که هِلَش ادْعُو بود همزه را حذف کردند تا بی ساکن
 را حرکت ضمّه دادند با سکون بین کلمه ضمّه و او را بغتّه بدل کردند در آخرش الف مقصوره
 از برای علامت اسم تفضیل بونث سازدند تا از ادْعُو گشت ادْعَوَى شد بوجه و او را بیا بدل
 کردند تا از ادْعَوَى گشت ادْعِي شد ادْعِيَانِ ادْعِيَانِ هر دو تنه ادْعِي است ادْعِي اسم
 واحد مؤنث بود الخ و آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا در حالتی نصب جبر و
 نون مکسره عوض از حرکت رفعی مفروقه آخرش در آوردند بوجه انتقاد الساکنین شد بین
 الفین در حالت رفع و میان الف و یا در حالتی نصب جبر الف ابیائی مقصوره بدل کردند تا از ادْعَوَى
 گشت ادْعِيَانِ شد در حالت رفع و یا حَقِيقَتِین شد در حالتی نصب جبر بوجه یا متحرک
 ما قبلش حرف صمیح ساکن حرکت یا در ابما قبل دادند یا در یا ادغام کردند تا از ادْعِيَانِ
 ادْعِيَانِ گشتند ادْعِيَانِ حَقِيقَتِین شدند ادْعِيَانِ جمع بونث سالم ادْعِي است الخ
 بوجه انتقاد الساکنین شد میان الفین الف اولی را بیائی مقصوره بدل کردند تا از ادْعَوَى
 گشت ادْعِيَانِ شد بوجه یا متحرک قبلش حرف صمیح ساکن الخ ادْعِيَانِ شد ادْعِي جمع
 تکمیل ادْعِي است ادْعِي اسم واحد مؤنث بدو چون خواستند که اسم واحد مؤنثه را جمع
 تکمیل سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند فتوحه یا
 را بغتّه بدل کردند الف مقصوره را حذف کردند تا از ادْعَوَى گشت ادْعِي شد بوجه یا متحرک

با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دعای گشت دعای شد دعایی در اصل
 بود و چون اسم خاصه مکبره بود چون الم و دعای شد مجوده هذا دعای زعیان دعایا دعای
 دعای باب هم از ناقص یای تیا س بر ضرب تفریب آمده است چون می یوز می
 رُمیا الرمی تیر انداختن فهو رام و در می یوز می رُمیا فذا لمر می لم یوزم لم یوزم
 لا یوز می لا یوز می کن یوز می کن یوز می لیوزم لیوزم الا مر منه ارم و النعی
 عنه لا یوزم لا یوزم انظر من منه مر می و الاله منه مر می و مر ما
 و مر ما و الجمع منهما ارم و در ای و انفل تفعل من منه ارم و المونث منه
 تر می و الجمع منهما ارم و در می مر می را از فعل مضارع مطلق بنا کردند و در
 مضارعت را حذف کردند بجای او میم مفتوحه در آوردند با قبل آخر افتحه دادند زیرا
 که گفته شد بیت

یُفَعِّلُ مَفْعِلٌ اسْتِ الْاَزْنا قَصْ اے کمال

غیر از یُفَعِّلُ مَفْعِلٌ اسْتِ الا که باشد

از مثال و در آخرش تنوین ممکن در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مر می شد
 ضممه بر یا ثقیل بود انداختند جده التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند و تنوین را با قبل دادند مر می شد با سیم ناقص یای قیاس بعلیم یعلیم یعلما آمده
 چون رَضِیَ یَرْضِیَ رَضِیَ الرَضِیَ خوشنود شدن فهو راض و رَضِیَ یَرْضِیَ رَضِیَ
 فذا لمر رَضِیَ لم یَرْضِ لم یَرْضِ لا یَرْضِ لا یَرْضِ کن یَرْضِ کن یَرْضِ کن یَرْضِ

آرایہ و ترقی۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طالبان باتمکین و علماء اسخین را معلوم باد اگر چه مرتبہ بندہ نہ اینست کہ
در خصوص صحت کلام کتاب یا غلطی آن اشارہ کند ولیکن بمقتضای حسن اخلاق بزرگان
کہ چشم از عوالب زیر دستان بپوشند و در افتشائی جرائم کترین نکوشند در حضور میگویم
کہ کتاب صرف میر تقی ازین در اکثر اعلاہا و صیغہا بسیار غلطی داشت و نسخہ فاضل
مرحوم ملا دلی محمد اخذ صاحب اگر چه صحیح بود مگر بہ سبب طوالت منقص بہ ملالت گردید و
بآن نسخہ صرف میرزایاب ہم بود لہذا بحکم ضرورت این خادم علماء احمد عبدالرزاق
باقتل بصاعت خود در وقت کوتاہ تعمیم نمودم از اخلاق محمودہ بزرگان چنین توقع دارم
کہ اگر خطا و یا نقصان بہ بیند آن را اصلاح نموده و این معقرا بدعائی خیر مرحمت
فرمایند زیر کہ انسان از سو و خطا خالی نیست۔ ۱۳۳۱ھ

اللهم اغفر لکاتبه و معصی و مؤلفه و قاریه و الجویم و جمیع المومنین و
المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و المنعم و الاموات و صلی الله
تعالی علی خیر خلقه محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین۔ علی عبدالرزاق حرم
یطلب من

الْمَلِکَةُ الْحَقِّقَةُ نَشْرِ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۶۶۴۹۳